

ناتو مشت آهنین سوسیالیسم ضد سرمایه داری!

باز خوانی انتقادی مصاحبه ی محسن حکیمی

پارسا نیک جو

بررسی رخ دادها و دگرگونی های سیاسی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، و مهم تر از آن جمع بندی و درس آموزی از پیامدهای خواسته و ناخواسته ی آن رخ دادها، یکی از تکالیف نیروها و فعالان سیاسی است. بدیهی است که هر تصویر توصیفی- تبیینی و هر استنتاج نظری- عملی از این رخ دادهای سیاسی، تابع مواضع سیاسی- طبقاتی و رویکرد نظری نیروها و فعالانی است که می کوشند این رخ دادها را توصیف و تبیین کنند.

محسن حکیمی در مصاحبه ای با عنوان « بررسی تجربه ایبی در گفتگو با محسن حکیمی » کوشیده است به سهم و زعم خود به بررسی رخ دادهای سیاسی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا بپردازد. مهم تر آن که به عنوان یک فعال و نظریه پرداز " جنبش ضد سرمایه داری کارگران " نیز توانسته است بر پایه ی تحلیل خود از رخ دادهای سیاسی تاکنونی به کشف نقش ابزاری ناتو به مثابه مشت آهنین جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر نائل آید. با توجه به اهمیت موضوع و موضع طرح شده در این مصاحبه، من به سهم و زعم خود می کوشم با نقد تصویر توصیفی- تبیینی و استنتاج نظری- عملی محسن حکیمی از رخ دادهای سیاسی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، درون مایه ی رفرمیستی و بورژوایی مواضع ایشان را از ورای عبارت پردازی های کارگری عیان تر کنم.

محسن حکیمی در ابتدای مصاحبه ی خود درباره ی ریشه ی این دگرگونی ها می گوید: « ریشه این تحولات را قبل از هرچیز باید در رابطه ستمگرانه ای جست و جو کرد که بین انسان ها به طور کلی و انسان های این منطقه از جهان به طور خاص وجود دارد... این رابطه [منظور نویسنده رابطه ی اجتماعی سرمایه است] اکنون در کل جهان به ویژه در مهد پیدایش این رابطه یعنی غرب دستخوش بحران شده است. یکی از حادثترین کانون های این بحران، خاور میانه و شمال آفریقا است. علت حدت بیشتر بحران این منطقه نیز وجود دیکتاتوری های استبدادی برای حفاظت از همان رابطه اجتماعی- اقتصادی است. روشن است که ابزار این دیکتاتوری ها برای نگهبانی و دفاع از رابطه ی اجتماعی سرمایه، سرکوب عریان اکثریت مردم و تحمیل بی حقوقی مطلق به آن هاست. به این ترتیب، حدت بحران برخاسته از مجموعه مناسبات اجتماعی- اقتصادی و دیکتاتوری حافظ آن است که باعث قیام آزادی خواهانه مردم این منطقه از جهان و تحولات ناشی از آن شده است.» حکیمی به درستی یادآور می شود که پایه ی مادی و عینی برانگیخته گی توده ای،

همانا بحران رابطه‌ی اجتماعی سرمایه و بی‌حقوقی مطلق و سرکوب عریان مردم بوده است. اما پرسشی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا الغای رابطه‌ی ای، که ریشه‌ی برانگیخته‌گی توده‌ای بوده، به افق و پرچم مستقل توده‌ی انقلابی تبدیل شده است؟ حکیمی در پاسخ به این پرسش درباره‌ی تجربه‌ی لیبی می‌گوید: «جنبش به علت آن که نتوانست به خودش متکی شود و قادر نشد خود را به صورت شورایی و مستقل برضد رابطه‌ی اجتماعی سرمایه سازمان دهد، رهبری عناصری از همان رژیم قذافی را پذیرفت.» در نتیجه در ظاهر چنین به نظر می‌رسد که حکیمی به درستی ریشه‌ی ناکامی‌های تاکنونی این دگرگونی‌ها را فقدان سازمان‌یابی شورایی و مستقل برضد رابطه‌ی اجتماعی سرمایه می‌داند. می‌گویم در ظاهر، زیرا اگر از ایشان بپرسیم جنبش اگر می‌توانست خود را به صورت شورایی سازمان دهد، آن‌گاه چه گونه می‌توانست با اتکا به شوراها برضد رابطه‌ی اجتماعی سرمایه مبارزه کند؟ در پاسخ به این پرسش بر اساس تجربه‌ی لیبی و سوریه به ما می‌گوید: «من معتقد نیستم که پس از عقب نشینی مردم بنگازی در مقابل رژیم قذافی فقط دو راه برای مردم وجود داشت: یا حمله‌ی ناتو به رژیم قذافی یا نابودی جنبش مردم. به نظر من، شق ثالثی وجود داشت و آن تعویض ریل مبارزه مسلحانه برای سرنگونی قذافی به هر قیمت با ریل مبارزه سیاسی از طریق اعلام آتش‌بس با هدف افزایش توان مادی و فکری جنبش از طریق سازمان دادن خود حول مطالبات پایه‌ای بود... باید ریل مبارزه سیاسی از طریق سازمان‌یابی شورایی حول مطالبات پایه‌ای را جایگزین ریل مبارزه برای سرنگونی بشار اسد به هر قیمت کرد.» به باور من محسن حکیمی در این جا به روشنی درک رفرمیستی و بورژوایی خود را از مبارزه‌ی ضد رابطه‌ی اجتماعی سرمایه، آن‌هم در شرایط انقلابی، و هم چنین درک تقلیل‌گرایانه و اکونومیستی خود را از ماهیت و کارکرد شورا به نمایش گذاشته است. می‌گویم درک ایشان رفرمیستی و بورژوایی است، زیرا در شرایطی که اپوزیسیون بورژوایی به کمتر از تسخیر قدرت رضایت نمی‌دهد، وی به جای طرح خواست در هم شکنی ماشین بورکراتیک-نظامی حاکم، از شوراها کارگری می‌خواهد به طرح مطالبات رفاهی و پایه‌ای خود بپردازند. می‌گویم درک ایشان از شورا تقلیل‌گرایانه است، زیرا شورا در شرایط انقلابی، نه آن‌گونه که حکیمی می‌پندارد ارگان طرح و پیش‌برد مطالبات پایه‌ای، بل ارگان سازمان‌دهی، بسیج‌توده‌ای و اعمال قهر انقلابی، و به مثابه نطفه‌ی ارگان‌های خودحکومتی ابزار اعمال حاکمیت اقتصادی-سیاسی و حقوقی-اجتماعی کارگران است. یعنی همان رخ دادی که تحقق آن سبب ایجاد موقعیت حاکمیت دوگانه می‌شود. می‌گویم درک ایشان اکونومیستی است، زیرا سازمان‌یابی شورایی کارگران در دل شرایط انقلابی به معنای امکان خلق شرایط رهایی از سلطه‌ی سرمایه است؛ در چنین موقعیتی فراخواندن کارگران به طرح مطالبات پایه‌ای، معنای دیگری جز محصور و محبوس کردن پیکار طبقاتی در عرصه‌ی تنگ اقتصادی ندارد. مهم‌تر آن که این راه کار پیش‌نهادی حکیمی، هیچ‌نشانی از تحقق راهبرد جنبش ضد سرمایه‌داری و الغای مناسبات کارمزدی در خود ندارد.

حکیمی در بخشی دیگر از مصاحبه ی خود می گوید: «در لیبی، به علت ساختار قبیله ای و به ویژه به دلیل فقدان نهادهای مدنی برای هدایت مدرن و متمدنانه جنبش ضدسرمایه داری مردم، جنبش وارد فاز نظامی شد...» چنین به نظر می رسد که حکیمی می پندارد در صورت وجود نهادهای مدنی مردم لیبی می توانستند، جنبش ضد سرمایه داری خویش را که در گام نخست معنایی جز درهم شکنی ماشین بورکراتیک- نظامی بورژوازی ندارد، بدون اعمال قهر انقلابی، به شیوه ای مدرن و متمدنانه به پیروزی برسانند!

کمی پایین تر می گوید: «واقعیت این است که در شهر بنغازی فضا برای سازماندهی کارگران آماده بود. اما این کار نشد. نقطه ضعف جنبش در این جا بود که کارگران به جای سازماندهی مستقل و متکی به خود به سمت پذیرش رهبری نیروهای رفتند که قبلاً همدست قذافی بودند، زیرا فاقد این نگرش بودند - و هستند - که خودشان می توانند خود را با نیروی خویش از چنگ مناسبات سرمایه داری رها سازند. درست به همین علت یعنی به دلیل نوع نگاه لیبرالی مبنی بر آویزان شدن به احزاب اپوزیسیون و فقدان برنامه برای سازماندهی خود بود که مردم استمداد از غرب و اعوان و انصار داخلی آن را پذیرفتند.» من نمی دانم چگونه اندیش مندی با درک مادی از تاریخ می تواند در جامعه ای با ساختار قبیله ای، و در غیاب هرگونه نهاد مدنی، آن هم در متن و بطن مبارزه ای خونین به رهبری نیروهای ارتجاعی؛ ادعا کند فضا برای سازماندهی کارگران آماده بود! اما کارگران به سبب فقدان باور به خود رهانی، به احزاب ارتجاعی پیوستند! حکیمی بهتر از می داند تا کارگران به مثابه یک طبقه حول افق سوسیالیستی متشکل نشوند، نیروی مستقلی محسوب نمی شوند، تا بتوانند با اتکا به نیروی خویش از چنگ مناسبات سرمایه داری رها شوند.

ایشان در بخشی دیگر از مصاحبه ی خود می گوید: «در تونس و مصر، به علت ساختار اجتماعی نسبتاً مدرن تر آن ها، روند تحولات سیاسی به گونه ای نسبتاً متمدنانه تر و با هزینه و تلفات کمتر پیش رفته است و همچنان پیش می رود...» برخلاف باور حکیمی آن چه در مصر به اصطلاح سبب پیش رفت متمدنانه تر و هزینه ی کمتر تحولات سیاسی شد، نه به علت ساختار اجتماعی مدرن تر، بل به علت ایفای نقشی بود که ارتش مصر برای عقیم کردن انقلاب اجرا کرد.

حکیمی در فرازی دیگر از مصاحبه ی خود می گوید: «به نظر من، کمک گرفتن از یک نیروی خارجی از جمله ناتو اشتباه نیست به این شرط بسیار مهم و تعیین کننده که این کمک اصل رهایی مردم توسط خود مردم را زیر سوال نبرد. اگر جنبش مردم روی پای خود ایستاده باشد می تواند از تضاد بین دشمنان خود استفاده کند بی آن که به زانده یکی از آن ها علیه دیگری تبدیل شود. جنبشی که در لیبی علیه رژیم قذافی شکل گرفت، اگر ساز و برگ و ساختارهای لازم برای روی پای خود ایستادن را تدارک دیده بود می توانست به گونه ای سنجیده از ناتو کمک بگیرد بدون آن که به او امتیاز دهد و یا زیر پرچمش برود.»

حکیمی که زمانی از زوال رفرمیسم در جهان سرمایه سخن می گفت، اکنون از امکان تبدیل شدن ناتو به مشت آهنین جنبش ضد سرمایه داری طبقه ی کارگر سخن می گوید، آن هم بدون اعطا کردن هیچ امتیازی! به باور من همین که حکیمی این امکان را توانسته با اما و اگر های تزیینی حتا در ذهن خود تصور کند که می توان ناتو را به ابزار پیشروی جنبش ضد سرمایه داری کارگران تبدیل کرد، کافی است که به صراحت و روشنی هر چه تمام تر خبر سقوط ایشان به دامن سوسیالیسم ناتویی را اعلام کنیم.

[/http://agahbash.blogfa.com](http://agahbash.blogfa.com)